



قواعد فقهیه

درس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه

درس ۵

مقدمه

همانطور که گذشت قاعده لاتعاد یکی از قواعد مهم مختص باب صلوات است که در ضمن ۱۲ محور مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در درس گذشته مضمون این قاعده و مدرک آن، مورد بررسی قرار گرفت و گذشت که این قاعده از نظر سندی معتبر است و مفاد آن هم موردی است که شخصی، غیر از پنج مورد ذکر شده در روایت را ترک کرده باشد که لازم نیست نمازش را اعاده کند. در این درس، سه محور دیگر که عدم شمول این حدیث نسبت به عامد و شمول نسبت به جاهل و شمول نسبت به هر دو قسم جاهل باشد، مورد بررسی قرار خواهد گرفت و معلوم خواهد شد که این حدیث شامل عامد نمی‌گردد ولی اطلاق آن جاهل قاصر و مقصر را شامل می‌شود لکن بخاطر شبهه اجماع، باید دست از شمول لاتعاد نسبت به جاهل مقصر برداشت. بررسی هفت محور باقی مانده به درسهای بعد موکول خواهد شد.

٣- عدم شمول الحديث للعامد

ينبغى أن يكون من الواضحات عدم شمول الحديث للمتعمد ترك الجزء أو الشرط، فان عدم وجوب الاعادة خلف فرض الجزئية و الشرطية، إذ كيف تجتمع جزئية الشيء و شرطيته مع عدم بطلان العمل بتركه عمدا.

هذا مضافا الى انصراف التعبير بـ «لاتعاد» إلى من اعتقد اتيانه الصلاة بكامل متطلباتها ثم التفت بعد ذلك الى وقوع الخلل فيها.

و من الغريب ما نقله الميرزا فى تقريرات صلاة تلميذه الكاظمى من ذهاب بعض الى شمول الحديث فى نفسه لكل مكلف، غايته ان العامد خرج بالإجماع حيث قام على بطلان صلاته.

٤- هل تختص بالناسى

لا اشكال فى ان القدر المتيقن من الحديث هو الناسى، و انما الكلام وقع فى شموله للجاهل.

اختار جمع؛ منهم الميرزا قدس سره الاختصاص بالناسى و قرب ذلك على ما فى تقريرات الصلاة لتلميذه الكاظمى بأن الجاهل حيث لم يأت بالواجب الثابت عليه واقعا فلا يخاطب بخطاب أعد أو لا تعد، بل بخطاب أت بالسورة أو بالتشهد أو ... و هذا بخلاف الناسى فإنه حيث لا يكون مكلفا حالة النسيان بما نساه لعدم امكان تكليف الناسى - من جهة عدم قدرته على فعل المنسى حالة نسيانه، و هذا بخلاف الجاهل فإن جهله لا يسلب قدرته على فعل الجزء - فمن المناسب توجيه الأمر بالإعادة له، فيقال له: أعد أو لا تعد.

و فيه: انه بناء على هذه التدقيقات يلزم عدم شمول الحديث للناسى أيضا، لأنه ما دام لم يكلف بالسورة التى نساها فلا معنى لأن يقال له: أعد، فإن الأمر بالإعادة فرع وجود أمر سابق.

و الصحيح شمول الحديث للجاهل، لأنه نسب الإعادة إلى الصلاة فقال لا تعاد الصلاة، و من الواضح ان الصلاة حيث أتى بها أولا بلا سورة مثلا، فمن الوجيه حينئذ التعبير بالإعادة نظرا إلى الاتيان بها سابقاً.

٥- هل تعم الجاهل بكلا قسميه

بعد التسليم بشمول الحديث للجاهل نسأل هل هو خاص بالجاهل القاصر أو يعم المقصر أيضا؟

ذكر السيد الخوئي في المستند أنه خاص بالقاصر لأن ظاهره التعرّض لحكم من هو معذور و ليس مكلفا بشيء لو لا
اتضاح الحال له

و انه لم يأت ببعض الأجزاء، و من الواضح ان الجاهل المقصّر تجب عليه الإعادة بحكم العقل سواء انكشف له الخلاف أم
لا، لتنجز التكليف الواقعي عليه و عدم كونه معذورا بعد فرض تقصيره.

و فيه: انه لا فرق بين المقصر و القاصر، فإنه بعد انكشاف الخلاف و انه لم يؤت ببعض الأجزاء فمن اللازم عليهما معا
الإعادة، و قبل انكشاف الخلاف لا يجب عليهما الإعادة فيما اذا كانا قاطعين بالتمامية.

أجل الفرق بينهما يظهر في الجاهل البسيط بمعنى المتردد، فان المقصّر يلزمه التعلم بخلاف القاصر فانه لا يلزمه، و إلا لم
يكن قاصرا، إلا ان هذا مطلب آخر لا ربط له بما نحن فيه.

و قد يقال بعدم الشمول للجاهل المقصّر بتقريب ان الحديث لو شمله كما شمل القاصر يلزم اختصاص الأحكام بخصوص
العالمين بها و هو خلف فرض ضرورة الاشتراك.

و فيه: ان عدم الاشتراك لا محذور فيه بعد دلالة الدليل عليه- و هو اطلاق حديث لا تعاد- كما لم يكن فيه محذور في
مثل مسألة الجهر و الاخفات و القصر و التمام. على ان عدم وجوب الإعادة لعلّه من باب الاكتفاء بالناقص عن التمام في
مقام الامتثال، و ليس من باب اختصاص الحكم ابتداء بالعالم.

و عليه فدعوى الشمول للجاهل المقصّر أمر وجيه لو لا شبهة الاجماع على عدم معذورية الجاهل المقصّر من هذه
الناحية. و يؤيد الاجماع حكمهم بتخصيص معذورية الجاهل بخصوص مسألة الجهر و الاخفات و القصر و التمام، فان
ذلك يدلّ على عدم معذوريته في غير ذلك.

۳- عدم شمول عامد:

یکی از نکاتی که در قاعده لاتعاد مورد بحث قرار گرفته این است که این حدیث مختص به مکلفی است که از روی سهو و یا فراموشی جزء یا شرطی از نماز را ترک کرده و خطاب «لاتعاد» شامل کسی که عمداً جزء یا شرط را ترک کرده نمی شود.

دلیل این مطلب واضح است زیرا نمی توان گفت که از طرفی شارع، جزء یا شرطی را در نماز واجب کرده و از طرف دیگر به کسی که عمداً این واجب را ترک کرده است فرموده باشد که لازم نیست نماز را اعاده کنی! چنین چیزی در واقع، خلاف فرض واجب بودن آن جزء یا شرط است زیرا ترک عمدی جزء واجب، باعث باطل شدن نماز می شود.

نکته دیگر اینکه: اگر بر فرض گفته شود تعبیر «لاتعاد» در روایت چون مقید به فرد غیر عامد نشده اطلاق دارد و شامل فرد عامد هم می گردد، باید گفت قرینه ای وجود دارد که باعث می شود نتوانیم این اطلاق را جاری بدانیم و آن قرینه انصراف است.^۱

توضیح اینکه: اطلاق، وقتی حجت است که این اطلاق، انصراف به فرد خاصی نداشته باشد و الا اگر چنین انصرافی وجود داشته باشد، دیگر این اطلاق حجت نیست و باید گفت: صرفاً همان چیزی که مطلق به آن انصراف دارد مقصود متکلم است و در بحث ما چنین انصرافی وجود دارد و باید گفت که تعبیر «لاتعاد» منصرف است به کسی که معتقد است نمازش را با تمام واجباتش آورده است ولی بعد از نماز ملتفت می شود که جزء یا شرطی را ترک کرده است.

مرحوم میرزای نائینی در تقریرات بحث صلات خود مطلبی را از قول بعضی از علماء نقل کرده^۲ که با توجه به آنچه در بالا گذشت، مطلب عجیب و دور از ذهنی است.

^۱ - انصراف به معنای منصرف شدن به یک یا چند فرد خاص از افراد مطلق است و مناشیء مختلفی دارد که مهمترین منشأ آن کثرت استعمال است مثلاً وقتی متکلمی به کسی بگوید برو نان بخر، درست است که کلام خود را مقید به فرد خاصی از نان نکرده و نگفته که نان گندم بخر و نان هم بدون قید، دلالت بر انواع نانها مثل نان گندم و جو و... می شود ولی چون کلمه نان، بدون اضافه قیدی مانند جو و برنجی و... بیشتر در نان گندم استعمال می شود، همین قرینه باعث می شود وقتی متکلمی بدون هیچ قیدی می گوید نان بخر، کلام او به نان گندم منصرف شود و عرف، کلام او را بخاطر این کثرت استعمال بر نان گندم حمل کند و بگوید اگر نان جو یا نان دیگری می خواست، قیدی بر کلام خویش اضافه می کرد.

^۲ - کتاب الصلاة (للنائینی)، ج ۲، ص: ۱۹۳

ایشان فرموده که برخی معتقدند این حدیث ، به خودی خود یعنی بدون در نظر گرفتن قرائن دیگر (مانند اجماع و روایات) ، دلالت بر شمول نسبت به هر مکلفی یعنی حتی شخص عامد می کند لکن به خاطر اینکه اجماع داریم بر اینکه شخص عامد نمازش باطل است، این اجماع ، قرینه می شود که دست از این شمول برداریم.

لکن همانطور که گفته شد ، این حدیث، بخاطر قرینه انصراف ، و اینکه اگر بخواهد شامل عامد بشود ، خلاف فرض واجب بودن اجزاء و شرایط نماز می شود، به خودی خود اصلاً اطلاق ندارد تا بخواهیم در مرحله بعد بوسیله اجماع ، دست از این اطلاق برداریم.

تطبيق

۳- عدم شمول الحدیث للعامد

شامل نشدن این حدیث نسبت به عامد

ینبغی أن یکون من الواضحات عدم شمول الحدیث للمتعمد ترک الجزء أو الشرط، فان عدم وجوب الاعادة خلف فرض الجزئية و الشرطية، إذ کیف تجتمع جزئية الشيء و شرطية مع عدم بطلان العمل بترکه عمدا.

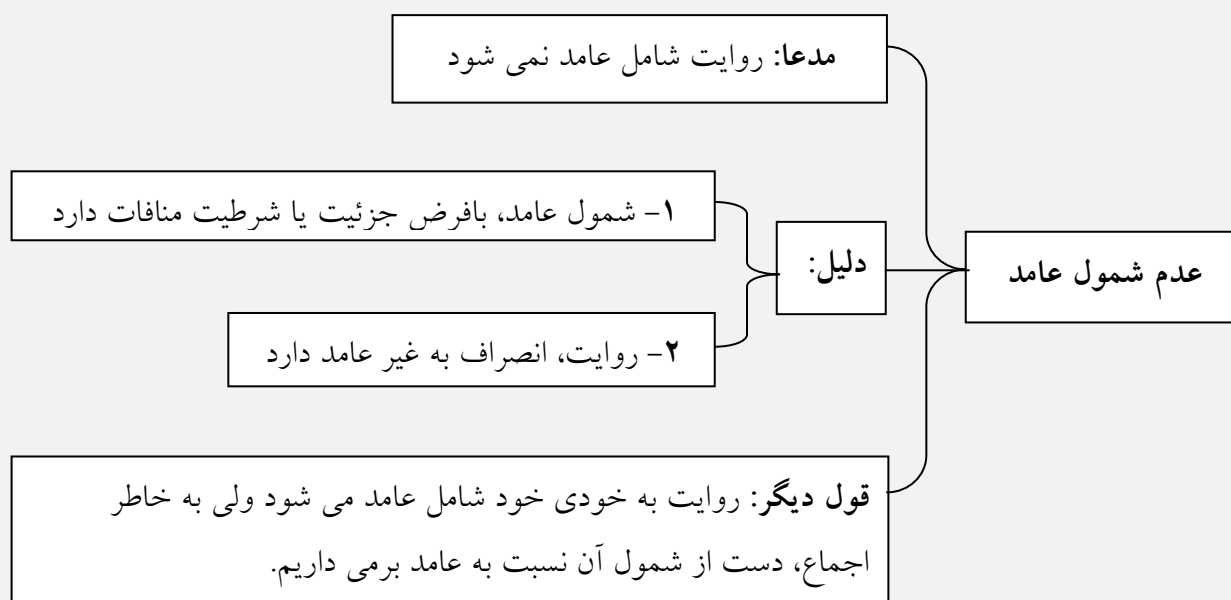
سزاوار است که شامل نشدن این حدیث نسبت به کسی که عمداً جزء یا شرطی را ترک کرده است از واضحات باشد ؛ پس همانا واجب نبودن اعاده خلاف فرض جزئیت و شرطیت است زیرا چگونه جزئیت و شرطیت چیزی با باطل نشدن عمل به سبب ترک عمدی آن جمع می شود؟

هذا مضافا الى انصراف التعبير بـ «لاتعاد» إلى من اعتقد اتيانه الصلاة بكامل متطلباتها ثم التفت بعد ذلك الى وقوع الخلل فيها.

علاوه بر اینکه تعبیر به « اعاده نمی شود» به کسی انصراف دارد که معتقد است نماز را با همه آنچه خواسته شده است به طور کامل انجام داده سپس بعد از آن ملتفت شده که در نماز خللی واقع شده است.

و من الغریب ما نقله المیرزا فی تقریرات صلاة تلمیذه الکاظمی من ذهاب بعض الی شمول الحدیث فی نفسه لکل مکلف، غایته ان العامد خرج بالإجماع حیث قام علی بطلان صلاته.

و از چیزهای بعید، مطلبی است که میرزا(ی نائینی) در تقریرات صلوات شاگردش کاظمی نقل کرده که بعضی به این نظر سوق پیدا کرده اند که این حدیث به خودی خود، شامل هر مکلفی می شود، نهایت امر این است که عامد، به وسیله اجماع، خارج شده است زیرا اجماع بر بطلان نماز عامد اقامه شده است.



۴- شمول این روایت نسبت به جاهل:

همانطور که گفته شد کسی که از روی علم و عمد، جزء یا شرط واجب از نماز را ترک کند، خطاب «لاتعاد» شامل او نمی شود و آنچه یقینی است این است که شخص ناسی، لازم نیست نمازش را اعاده کند؛ لکن سوال اینجاست که آیا این روایت، تنها شامل کسی است که سهواً یعنی بخاطر فراموشی، شرط یا جزئی را ترک کرده

باشد یا اینکه علاوه بر این ، شامل کسی که جاهل بوده نیز می شود؟ مثلاً اگر کسی نمی دانست که سوره واجب است و بعد از حمد به رکوع رفت و سوره را نخواند و بعد از نماز فهمید که سوره در نماز واجب بوده است ، آیا چنین شخصی هم مشمول خطاب لاتعداد می شود یا نه؟

برخی همچون میرزای نائینی (رحمه الله) معتقدند که این حدیث، تنها به شخص ناسی اختصاص دارد و شامل جاهل نمی گردد بنابراین اگر کسی از روی ندانستن مسأله ، جزء یا شرطی را ترک کرد ، باید نمازش را اعاده کند.

بیان استدلال:

چون جاهل، تکلیفی که بر او واجب بوده است که همان نماز با تمام اجزاء و شرایط باشد را نیاورده است نمی تواند مورد خطاب «اعاده کن» یا «اعاده نکن» قرار بگیرد بخلاف ناسی که چنین خطابی بر او صحیح است.

توضیح اینکه:

بین جاهل و ناسی یک فرق اساسی وجود دارد و آن اینست که ناسی، در حال نسیان ، مکلف به حکم شرعی نیست زیرا ناسی در حال نسیان، اصلاً قدرت بر انجام تکلیف ندارد و تکلیف به غیر قادر، قبیح است بنابراین اگر ناسی ، جزء یا شرطی را ترک کرد ، در حال نماز، چون نسبت به آن جزء یا شرط نسیان داشته ، انجام آن جزء یا شرط در آن حال، بر او واجب نبوده بنابراین چنین شخصی، به تکلیف واقعی خود عمل کرده و حالا بعد از اینکه به تکلیفش عمل کرد، معنا دارد که گفته شود آن تکلیفی که انجام دادی را دوباره تکرار کن یا اینکه گفته شود لازم نیست تکرار کنی؛ اما شخص جاهل، مانند عالم مکلف به حکم شرعی است زیرا احکام مشترک بین جاهل و عالم هستند ، بنابراین جاهل به جزء یا شرط در همان حال جهلش در نماز، واقعاً مکلف به آن جزء یا شرط است بنابراین وقتی نمازش را بدون آن جزء یا شرط خواند، در واقع ، به تکلیفش عمل نکرده و نماز واقعی را نخوانده، در چنین جایی معنا ندارد که گفته شود نماز را اعاده کن ، چون اعاده و تکرار ، در صورتی است که در مرحله قبل، عملی را انجام داده باشد و حالا گفته شود که همان عمل را تکرار کن یا تکرار نکن ولی فرض اینست که جاهل، تکلیف واقعی را امتثال نکرده و نماز ناقص خوانده و نمی توان به او گفت که این نماز ناقصت را تکرار کن یا نکن بلکه باید به او گفت که این نماز ناقصت را کامل کن و اجزائی که نیاورده ای بیاور.

اشکال نقضی به فرمایش ایشان:

اگر شما بخواهید این دقت های عقلی و این باریک بینی ها را در معنای روایت داشته باشید باید در مورد شخص ناسی هم همین حرف را بزنید و بگویید که ناسی هم نمی تواند مورد خطاب «اعاده کن» قرار بگیرد زیرا ناسی در حال نسیان مکلف به آن جزئی که فراموش کرده نبوده و به تکلیف واقعی خودش عمل کرده است پس معنا ندارد که به او گفته شود: عملت را اعاده کن! در حالیکه می دانیم ناسی ، یقیناً مشمول این روایت می گردد ، پس معلوم می شود که این نحوه از دقت های عقلی ، در کشف معنای عرفی روایت لازم نیست.

صحیح این است که این روایت شامل جاهل هم می شود و در مورد جاهل می توان گفت که « نمازت را اعاده کن» یا « نمازت را اعاده نکن» زیرا:

در این روایت، اعاده به عنوان صلوات نسبت داده شده است و روشن است که اگر کسی از روی جهل، جزء یا شرطی را در نماز ترک کند، عرفاً هیأت صلوات را انجام داده است و صحیح است که به او گفته شود این نمازی که خواندی را دوباره به شکل صحیح بخوان؛ در واقع وقتی به او گفته می شود که اعاده کن، با در نظر گرفتن آن هیأت صلواتی است که قبلاً آورده است.

تطبیق

۴- هل تختص بالناسی

۴- آیا اختصاص به کسی که فراموش کرده دارد؟

لا اشكال فی ان القدر المتیقن من الحدیث هو الناسی، و انما الکلام وقع فی شموله للجاهل.

در اینکه مقدار یقینی از حدیث لاتعداد، شخص ناسی است شکی نیست و تنها کلام در این واقع شده است که آیا این حدیث شامل جاهل هم می گردد یا نه؟

اختار جمع؛ منهم المیرزا قدس سره الاختصاص بالناسی و قرب ذلك علی ما فی تقریرات الصلاة لتلمیذه الکاظمی بأن الجاهل حیث لم یأت بالواجب الثابت علیه واقعا فلا یخاطب بخطاب أعد أو لا تعد،

جمعی از جمله میرزا (ی نائینی) قدس سره اختصاص داشتن این حدیث به ناسی را اختیار کرده اند و (ایشان، این نظریه را) بنابر آنچه در تقریرات صلوات شاگردش کاظمی است اینگونه تقریب کرده است: چون جاهل، واجبی که واقعاً بر عهده اوست را نیاورده است پس با خطاب «اعاده کن» یا «اعاده نکن» مورد خطاب قرار نمی گیرد.

بل بخطاب ائت بالسورة أو بالتشهد أو ... و هذا بخلاف الناسی فانه حیث لا یکون مکلفاً حالة النسیان بما نساہ لعدم امکان تکلیف الناسی - من جهة عدم قدرته علی فعل المنسی حالة نسیانه و هذا بخلاف الجاهل فإن جهله لا یسلب قدرته علی فعل الجزء - فمن المناسب توجیه الأمر بالإعادة له، فیقال له: أعد أو لا تعد.

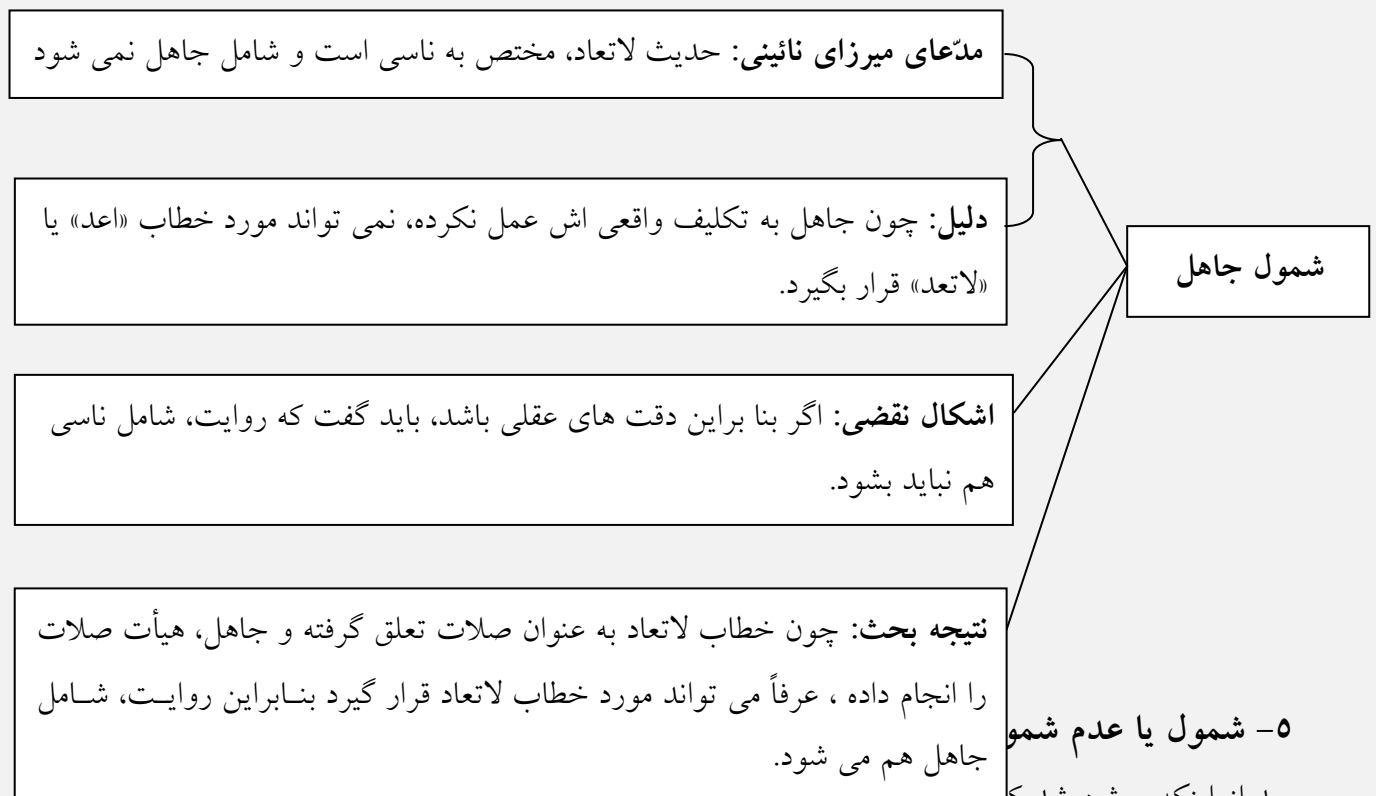
بلکه با خطاب «سوره را بیاور» یا «تشهد را بیاور» و ... مورد خطاب قرار می گیرد و این به خلاف ناسی است زیرا او از آنجا که در حالت فراموشی نسبت به آنچه فراموش کرده است مورد تکلیف قرار نمی گیرد چرا که تکلیف کردن به ناسی ممکن نیست - زیرا ناسی در حالت فراموشی قدرت بر انجام کاری که فراموش کرده است را ندارد بخلاف جاهل زیرا جاهل قدرت بر انجام جزء را از او سلب نمی کند - پس مناسب است که دستور به اعاده، متوجه شخص ناسی شود و به او گفته شود: «اعاده کن» یا «اعاده نکن»

و فيه: انه بناء على هذه التندقیقات يلزم عدم شمول الحديث للناسی أيضا، لأنّه ما دام لم يكلف بالسورة التي نساها فلا معنى لأن يقال له: أعد، فإن الأمر بالإعادة فرع وجود أمر سابق.

اشكال: لازمه چنین دقت هایی این است که این حدیث شامل ناسی هم نشود زیرا ناسی در آن زمانی که مکلف نیست به سوره ای که آن را فراموش کرده، معنا ندارد به او گفته شود: اعاده کن؛ بنابراین امر به اعاده فرع وجود امر قبلی است.

و الصحيح شمول الحديث للجاهل، لأنّه نسب الإعادة إلى الصلاة فقال لا تعاد الصلاة، و من الواضح ان الصلاة حيث أتى بها أولا بلا سورة مثلا، فمن الوجیه حینئذ التعبير بالإعادة نظرا إلى الاتیان بها سابقاً.

و صحيح این است که این حدیث شامل جاهل هم می شود زیرا اعاده به نماز نسبت داده شده است پس گفته شده است: نماز را اعاده نکن و روشن است که نماز در صورتی که اول، بدون سوره خوانده شود، تعبیر کردن به اعاده به لحاظ آن (نمازی) که سابقاً خوانده شده است، موجه است.



۵- شمول یا عدم شمول جاهل بعد از اینکه روشن شد که حدیث لاتعاد شامل جاهل هم می شود، شمول این است که چه کسی را شامل می شود؟ آیا جاهل مقصر را هم شامل می شود یا تنها مختص به جاهل قاصر است؟

توضیح اینکه:

شخصی که جاهل به حکم است دو حالت برای او متصور است: حالت اول این است که این شخص، در یاد گیری حکم شرعی کوتاهی نکرده و به خیال خودش حکم شرعی را یاد گرفته ولی در واقع، حکم، چیز دیگری است یا اینکه معذور است و امکان یادگیری حکم برای او وجود ندارد، در چنین حالتی اصطلاحاً گفته می شود که چنین کسی، جاهل قاصر است؛ حالت دوم این است که شخص جاهل، در یاد گیری حکم شرعی کوتاهی کرده و عذری برای ترک یادگیری ندارد که در این صورت گفته می شود که چنین کسی جاهل مقصر است.

باتوجه به این مقدمه، روشن است که حدیث لاتعداد، شامل جاهل قاصر می شود لکن در اینکه آیا شامل جاهل مقصر هم می شود یا نه اختلاف نظر وجود دارد.

مرحوم آقای خوئی در کتاب مستند فرموده اند^۱: این حدیث، شامل جاهل مقصر نمی شود و استدلال ایشان چنین است:

ظاهر این حدیث این است که می خواهد حکم کسی را بگوید که بعضی از اجزاء یا شرایط نماز را از روی جهل ترک کرده ولی در عین حال معذور است و اگر علم به این جهل خود پیدا نکند تکلیفی ندارد و روشن است که به حکم عقل، جاهل مقصر، مکلف به تکلیف واقعی است یعنی حتی اگر برای او کشف خلاف هم نشود، باز هم می بایست تکلیف واقعی را انجام بدهد زیرا جاهل مقصر عذری در این جهل خود ندارد و تکلیف واقعی در هر صورت بر عهده اوست.

اشکال:

به نظر می رسد که فرقی بین جاهل قاصر و مقصر در این ناحیه وجود ندارد زیرا اگر فرض کنیم که کشف خلاف شد، در این صورت هم جاهل قاصر و هم جاهل مقصر به حکم عقل می بایست، نماز را اعاده کنند زیرا هر دو در این جهت که جزء یا شرط را ترک کرده اند با هم مشترکند و اگر فرض کنیم که کشف خلاف نشد، در این صورت هم جاهل قاصر و هم مقصر، لازم نیست که نماز را اعاده کنند زیرا در حالت جهل مرکب به حکم، هم جاهل قاصر و هم مقصر، یقین دارند که نماز را با اجزاء و شرایط لازم بجا آورده اند و دلیلی ندارند که بخواهند نمازی را که یقین دارند صحیح خوانده اند را دوباره اعاده کنند.

بله در یک مورد، بین جاهل قاصر و مقصر فرق است و آن موردی است که جاهل مقصر، جهلش از نوع جهل مرکب نباشد و جاهل بسیط باشد^۲ به این معنا که به این جهل خودش ملتفت باشد و یا لااقل تردید داشته باشد، که در این صورت نمی توان گفت که بعد از عمل، اعاده لازم نیست زیرا چنین شخصی یقین به صحت نمازش ندارد.

^۱ - المستند؛ ج ۶ - ص ۱۸.

^۲ - فرق بین جاهل مرکب و جاهل بسیط این است که جاهل بسیط به جهل خودش التفات دارد و می داند که جاهل است اما جاهل مرکب کسی است که هیچ التفاتی به جهل خود ندارد و خود را عالم می داند لذا تا زمانی که به جهل خودش ملتفت نشده، قاطع است.

تقریب دیگر برای عدم شمول جاهل مقصر:

اگر این حدیث بخواید شامل جاهل مقصر هم بشود، لازمه اش این است که احکام بین عالم و جاهل مشترک نباشند و مختص به عالم باشند و این خلاف فرض است زیرا مسلم است که احکام شرعی، مشترک بین عالم و جاهل هستند و جاهل هم مانند عالم مکلف به حکم شرعی است. توضیح اینکه:

اگر بگوییم مفاد حدیث لاتعداد این است که جاهل مقصر، لازم نیست نمازش را اعاده کند، در واقع معلوم می شود که چنین کسی، مکلف به اجزاء و شرایط نبوده که امام علیه السلام فرموده لازم نیست نمازش را اعاده کند و الاً اگر واقعاً جاهل قاصر هم مانند عالم، مکلف به آوردن اجزاء و شرایط نماز بود معنا نداشت که امام علیه السلام بفرماید: لازم نیست چنین کسی نمازش را اعاده کند.

اشکال به این استدلال:

اولاً:

قاعده اشتراک احکام بین عالم و جاهل، قاعده عامی است که ممکن است در بعضی موارد تخصیص بخورد و اگر ما دلیل محکم شرعی ای داشتیم که در موردی دلالت می کرد که جاهل باعالم در حکم مشترک نیستند، در خصوص آن مورد، دست از عمومیت قاعده اشتراک برمی داریم و در بحث ما چنین دلیل شرعی ای وجود دارد و آن اطلاق لفظی حدیث لاتعداد می باشد که شامل جاهل مقصر هم می شود و از آن فهمیده می شود که در این مورد، حکم شرعی بین عالم و جاهل، مشترک نیست و شاهد این مطلب این است که در موارد دیگری هم در فقه مشاهده شده که جاهل با عالم در حکم یکی نیستند مانند مسأله جهر و اخفات که اگر کسی از روی جهل به حکم، در جایی که باید نمازش را جهرأ بخواند، اخفاتاً خواند یا بالعکس، فقهاء فرموده اند که لازم نیست نمازش را اعاده کند همچنین در مورد نماز قصر و تمام هم همین مطلب را فرموده اند که اگر کسی در جایی که باید نمازش را قصر بخواند، بخاطر جهل، نمازش را کامل خواند، و بعد فهمید که باید قصر می خوانده، لازم نیست نمازش را اعاده کند.

ثانیاً:

این که گفته شد، لازمه امر به عدم اعاده این است که جاهل مقصر، با عالم در حکم شرعی مشترک نباشند، این لازمه قابل قبول نیست زیرا این لازمه وقتی است که بدانیم علت حکم به عدم اعاده، این است که جاهل با عالم در حکم یکی نیست اما ممکن است شارع، جاهل را با عالم در حکم، مشترک بداند ولی در عین حال حکم به عدم اعاده کند.

توضیح اینکه:

اگر چه جاهل به وظیفه واقعی اش که آوردن اجزاء و شرایط باشد عمل نکرده است ولی شارع به عمل ناقص او اکتفاء کرده و عمل او را در مقام امتثال، جایگزین عمل کامل دانسته و دستور داده که لازم نیست اعاده کنی و این در واقع نوعی تخفیف به جاهل باشد.

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه گرفته می شود که ادعای شمول حدیث نسبت جاهل مقصر، ادعای موجهی است و می توان گفت حدیث لاتعاد به خودی خود، شامل جاهل مقصر هم می شود لکن قرینه خارجی ای باعث می شود که ما دست از شمول این حدیث نسبت به جاهل مقصر برداریم و آن قرینه، شبهه وجود اجماع بر این مطلب است که جاهل مقصر، در ترک جزء یا شرط، معذور نیست بنابراین در صورت خلل به جزء یا شرط، باید نمازش را اعاده کند.

مؤید این اجماع این است که فقهاء، تنها دو صورت از صورت جهل را تخصیص زده اند و در این دو صورت فرموده اند که جاهل، معذور است و لازم نیست نماز را اعاده کند و آن دو صورت، مسأله جهر و اخفات و قصر و تمام است چنانکه در بالا اشاره شد. از این که تنها در این دو مورد فرموده اند جاهل، معذور است معلوم می شود که در بقیه موارد، جاهل مقصر را معذور نمی دانند و این مسأله اجماعی است.

تطبیق

۵- هل تعمّ الجاهل بكلا قسمیه

بعد التسليم بشمول الحديث للجاهل نسأل هل هو خاص بالجاهل القاصر أو يعمّ المقصر أيضا؟

۵- آیا شامل هر دو قسم جاهل می شود؟

بعد از قبول اینکه این حدیث شامل جاهل هم می شود سؤال می کنیم آیا این (شمول)، مختص به جاهل قاصر است یا جاهل مقصر را هم در بر می گیرد؟

ذكر السيد الخوئي في المستند أنه خاص بالقاصر لأن ظاهره التعرض لحكم من هو معذور و ليس مكلفا بشيء لو لا اتضاح الحال له و انه لم يأت ببعض الأجزاء،

آقای خوئی در مستند فرموده: این (حدیث) مختص به قاصر است زیرا ظاهر این حدیث این است که حکم کسی را بیان می کند که معذور است و اگر حالش برایش توضیح داده نشود مکلف به چیزی نیست و در عین حال بعضی از اجزاء را نیاورده است.

و من الواضح ان الجاهل المقصّر تجب عليه الإعادة بحكم العقل سواء انكشف له الخلاف أم لا، لتنجز التكليف الواقعي عليه و عدم كونه معذورا بعد فرض تقصيره.

و روشن است که بر جاهل مقصّر، اعاده به حکم عقل واجب است خواه برای او کشف خلاف بشود یا نه زیرا تکلیف واقعی بر او منجز است و معذور نیست بعد از فرض اینکه او تقصیر کرده است.

و فيه: انه لا فرق بين المقصر و القاصر، فانه بعد انكشاف الخلاف و انه لم يؤت ببعض الأجزاء فمن اللازم عليهما معا الإعادة، و قبل انكشاف الخلاف لا يجب عليهما الإعادة فيما اذا كانا قاطعين بالتمامية.

اشكال: فرقی بین قاصر و مقصّر نیست زیرا بعد از کشف خلاف و معلوم شدن اینکه بعضی از اجزاء آورده نشده است بر هر دو اعاده لازم است و قبل از کشف خلاف هم بر هر دو اعاده واجب نیست وقتی که هر دو قطع به صحت نماز شان دارند.

أجل الفرق بينهما يظهر في الجاهل البسيط بمعنى المتردد، فان المقصّر يلزمه التعلم بخلاف القاصر فانه لا يلزمه، و إلا لم يكن قاصرا، إلا ان هذا مطلب آخر لا ربط له بما نحن فيه.

بله فرق بین این دو در جاهل بسیط یعنی جاهلی که در صحت نمازش تردید دارد روشن می شود، پس بر (جاهل) مقصّر یادگیری لازم است بخلاف (جاهل) قاصر و الا (اگر یادگیری بر قاصرهم لازم بود) دیگر چنین شخصی قاصر نبود لکن این، مطلب دیگری است و ربطی به آنچه در آن هستیم (مطلبی که راجع به آن بحث می کنیم) ندارد.

و قد يقال بعدم الشمول للجاهل المقصّر بتقريب ان الحديث لو شمله كما شمل القاصر يلزم اختصاص الأحكام بخصوص العالمين بها و هو خلف فرض ضرورة الاشتراك.

و ممکن است گفته شود که این حدیث شامل جاهل مقصّر نمی شود به این تقریب: اگر این حدیث، شامل جاهل مقصّر شود همانطور که شامل قاصر می شود، لازم می آید که احکام مختص به عالمان به آن شود در حالیکه چنین چیزی خلاف فرض ضرورت اشتراک (احکام بین عالم و جاهل) است.

و فيه: ان عدم الاشتراك لا محذور فيه بعد دلالة الدليل عليه- و هو اطلاق حديث لا تعاد- كما لم يكن فيه محذور في مثل مسألة الجهر و الاخفات و القصر و التمام. على ان عدم وجوب الإعادة لعله من باب الاكتفاء بالناقص عن التمام في مقام الامتثال، و ليس من باب اختصاص الحكم ابتداء بالعالم.

اشکال: مشترک نبودن احکام محذوری ندارد بعد از اینکه دلیلی بر آن دلالت کرد - و آن دلیل اطلاق حدیث لاتعاد است - همانطور که برای (اشتراک احکام بین عالم و جاهل) محذوری در مثل مسأله جهر و اخفات و قصر و تمام نیست. بنابراینکه واجب نبودن اعاده ممکن است از باب بسنده کردن به وسیله عمل ناقص بجای عمل کامل در مقام امتثال باشد نه اینکه ابتداءً از باب اختصاص حکم به عالم باشد.

و علیه فدعوی الشمول للجاهل المقصر أمر وجیه لو لا شبهة الاجماع علی عدم معذورية الجاهل المقصر من هذه الناحیه. و یؤید الاجماع حکمهم بتخصیص معذورية الجاهل بخصوص مسأله الجهر و الاخفات و القصر و التمام، فان ذلك یدلّ علی عدم معذوریتة فی غیر ذلك.

بنابراین اگر شبهه اجماع بر معذور نبودن جاهل مقصر از این ناحیه نباشد، ادعای شامل شدن این حدیث نسبت به جاهل مقصر، ادعای موجهی است. و موید این اجماع حکمی است که (فقهاء) در مسأله جهر و اخفات داده اند و گفته اند معذوریت جاهل در خصوص مسأله جهر و اخفات و قصر و تمام تخصیص خورده است؛ پس این حکم دلالت بر معذور نبودن جاهل در غیر این موارد (جهر و اخفات و قصر و تمام) می کند.

بیان تقریب: چون ظاهر حدیث، بیان حکم کسی است که از روی عذر خلل وارد کرده و جاهل مقصر معذور نیست پس شامل جاهل مقصر نمی شود.

تقریب ۱:

(مرحوم خوئی)

اشکال: جاهل قاصر هم در صورت کشف خلاف به حکم عقل، باید اعاده کند و فرقی از این جهت بین قاصر و مقصر نیست.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز))

عدم شمول

چکیده

۱- حدیث لاتعداد شامل عامد نمی شود زیرا اولاً حکم به عدم اعاده برای عامد لازمه اش، جواز ترک جزء واجب است و این با واجب بودن جزء منافات دارد و ثانیاً خطاب لاتعداد به کسی که معتقد است نمازش را صحیح خوانده یعنی شخص غیر عامد انصراف دارد.

- ۲- برخی گفته اند حدیث لاتعداد، به خودی خود شامل عامد می شود ولی بخاطر اجماع ، دست از این اطلاق بر می داریم.
- ۳- برخی همچون مرحوم نائینی لاتعداد را مختص به ناسی دانسته اند نه جاهل و استدلال ایشان چنین است: چون جاهل ، تکلیف واقعی اش را امتثال نکرده، خطاب «اعاده کن» یا «اعاده نکن» در مورد او صحیح نیست بلکه باید به او گفت که آن جزء یا شرط را بیاور.
- ۴- اشکال نقضی به این استدلال این است که لازمه چنین دقت های عقلی این است که درباره ناسی هم بگوییم خطاب «اعاده کن» صحیح نیست زیرا ناسی در حال نسیان تکلیفی نداشته و به تکلیف واقعی اش عمل کرده و معنا ندارد که به او گفته شود عملت را تکرار کن!
- ۵- صحیح این است که روایت شامل جاهل هم می شود زیرا اعاده به عنوان صلوات نسبت داده شده و در مورد شخص جاهل می توان به لحاظ همان نماز ناقصی که خوانده گفت: نمازت را به طور صحیح اعاده کن.
- ۶- مرحوم خوئی فرموده ظاهر حدیث این است که کسی که در جهل خود معذور است یعنی اگر علم به جهل خود پیدا نکند تکلیفی ندارد، لازم نیست نماز را اعاده کند و چون جاهل مقصر معذور نیست و در هر صورت تکلیف واقعی بر عهده اوست بنابراین حدیث لاتعداد شامل او نمی شود.
- ۷- اشکال فرقی بین جاهل قاصر و مقصر نیست زیرا در صورت عدم کشف خلاف ، چون هر دو یقین به انجام تکلیف به طور صحیح دارند اعاده لازم نیست و در صورت کشف خلاف هم عقل حکم می کند که هر دو باید اعاده کنند زیرا هر دو جزء یا شرط واقعی نماز را ترک کرده اند
- ۸- جاهل مقصر مردد با جاهل قاصر فرق می کند زیرا او بخاطر جهل بسیطش ، یقین به صحت نمازش ندارد و در صورت عدم کشف خلاف هم اعاده لازم دارد.
- ۹- گفته شده که اگر لاتعداد بخواهد شامل مقصر هم بشود لازم می آید احکام بین عالم و جاهل مشترک نباشند و شخص جاهل مقصر بخاطر جهلش ، تکلیفی نداشته باشد.
- ۱۰- جواب این اشکال این است که اولاً: اگر دلیل شرعی بر عدم اشتراک در موردی داشتیم مانند مانحن فیه ، قاعده اشتراک را در آن مورد تخصیص می زنیم و ثانیاً: ممکن است شارع ، جاهل را با عالم در حکم شرعی مشترک بداند ولی در عین حال در مقام امتثال، بگوید که عمل جاهل کفایت از تکلیف واقعی اش می کند.
- ۱۱- اگر شبهه اجماع بر عدم معذوریت جاهل مقصر نبود ، ادعای شمول لاتعداد نسبت به جاهل مقصر ادعای موجهی بود.
- ۱۲- مؤید اجماع بر عدم معذوریت مقصر این است که فقهاء تنها در دو مورد ، جاهل را تخصیص زده اند و فتوی داده اند که لازم نیست نمازش را اعاده کند یکی در مورد جهر و اخفات و دیگری در مورد قصر و تمام.